



پشاور گاہ علم و ادب

پشاور جامع علوم انسانی

مخطوط

موجود می‌باشد، آمده است.

حاکم جسمی، محسن بن محمد بن

کرآمة، که تفسیری در ۸ مجلد داشته، استاد

زمخشری صاحب تفسیر «الکشاف» بوده است.^۳

ابومسلم، طبق برخی گزارشها ملقب به «حافظ»

بوده^۴ که گاهی سهوآیا به دلیل معتزلی بودن او را «جاحظ»

گفته‌اند.^۵ شایان ذکر است که بعضی محققان و تذکره

نویسان در ضبط نام او و پدرش نیز دچار اشتباه و تصحیف

گشته‌اند، چنان که عبدالعزیز بخاری می‌نویسد «عمرو بن

بحر»^۶، و به گزارش آسنوی از تلمسانی، نام پدرش در کتاب

اللعم «یحیی» ثبت شده، و ابن امیر الحاج از قول عده‌ای به

جای «ابن بحر»، «ابن عمر» یا «عمر بن یحیی» گفته است.^۷

همچنین در ثبت کنیه وی اشتباه رخ داده، به طوری که

ابن حجر به جای ابومسلم، «ابوسلمة» نوشته است.^۸ مرحوم

قزوینی در این باره می‌گوید: بدون شک ابن محمد ابن بحر

اصفهانی ابوسلمة متوفی در ۳۷۲ هـ مذکور در «لسان» عین

همان محمد بن بحر اصفهانی ابومسلم متوفی در سال ۳۲۲ هـ

مذکور در بغیة و معجم الأدباء و الفهرست است و بدون شک

ابن حجر یا ناسخ و یا طابع کتاب او در کنیه و تاریخ وفات وی

تصحیف قبیح کرده‌اند.^۹

از زندگی ابومسلم به ویژه نیمه اول عمر او، اطلاع چندانی

در دست نیست، تنها از برخی گزارشهای پراکنده تاریخی

برمی‌آید که احتمالاً در اصفهان زاده شده، تحصیلات خود را

در همین شهر آغاز و سپس برای ادامه تحصیل به بغداد سفر

کرده است.

ابومسلم خود از حضورش در بغداد خبر داده است، اما

تاریخ دقیق آن به درستی معلوم نیست. ابوالفرج اصفهانی از

دیدار وی با یحتری سخن می‌گوید^{۱۰}، بنابراین ابومسلم

می‌بایست پیش از سال ۲۷۹ هـ هنگامی که یحتری برای

همیشه بغداد را ترک نموده، در آنجا بوده باشد. می‌توان

احتمال داد که وی در زمان اقامت در بغداد با عالم برجسته

معتزلی، ابوالقاسم بلخی کعبی (د ۳۱۹ق/۹۳۱م) و نیز با علی بن

عیسی بن جراح (د ۳۳۴ق/۹۴۶م) از رجال مشهور دولت

بنی عباس، آشنا شده و احتمالاً نزد ابوالحسن خیاط معتزلی،

استاد ابوالقاسم بلخی، نیز تحصیل کرده است.

طبق برخی گزارشها، علی بن عیسی بن داود بن جراح که

دو بار به وزارت مقتدر بالله عباسی (حک: ۲۹۵-۳۲۰ق) منصوب

گردید و مردی دانشمند و اهل قلم بود، با ابومسلم ارتباط و

ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی از مفسران معتزلی سده

چهارم هجری است. برجسته‌ترین اثر وی تفسیر «جامع

التأویل لمحكم التنزیل» نام دارد که بر اساس مذهب اعتزال

و با گرایشهای عقلانی تدوین گشته، ولی اکنون در دسترس

نیست. در این مقاله پس از شرحی مختصر از زندگانی این

مفسر گمنام به بیان آراء کلامی، شیوه واژه‌شناسی و

نظریه او درباره آیات ناسخ و منسوخ و تناسب آیات، بر

اساس آنچه دیگر مفسران از او نقل کرده‌اند، پرداخته و نیز

نمونه‌هایی از اشعار وی ارائه شده است.

کلید واژه‌ها: ابومسلم اصفهانی، تفسیر «جامع التأویل

لمحكم التنزیل»، آراء کلامی، تفسیر عقلانی، اعتزال،

واژه‌شناسی، ناسخ و منسوخ، تناسب آیات.

از جمله پدیده‌های دل‌آزار علمی- فرهنگی که در تاریخ

کلیه ملت‌های جهان به چشم می‌خورد، گمنام ماندن برخی

شخصیتهای برجسته علمی، اجتماعی یا سیاسی و از دست

رفتن یا مغفول ماندن حاصل زحمات و تلاشهای بی‌وقفه

چندین ساله آنان است.

یکی از این شخصیتهای در عالم اسلام «ابومسلم محمد بن

بحر اصفهانی» معتزلی (۲۵۲-۳۲۲ق) کاتب، نحوی، ادیب،

متکلم، مفسر و از رجال سیاسی حکومت عباسی است.^۱

ارزنده‌ترین اثر وی، تفسیر «جامع التأویل لمحكم التنزیل» که

طبق گزارش اغلب ترجمه‌نویسان و محققان در ۱۴ یا ۲۰ جلد

و بر اساس مذهب اعتزال تدوین یافته بوده اکنون در دسترس

نیست.^۲

این تفسیر حاوی نظریات جدیدی بوده که به قصد تقابل با

عقاید شایع اشعری‌گری در آن دوره تألیف گردیده است؛ از

این رو در جای جای تفسیر او جنبه عقل‌گرایی و اتکا به ریشه

لغوی الفاظ آیات برای دریافت مقصود - که خاص معتزله

است - به چشم می‌خورد؛ به ویژه در زمینه ناسخ و منسوخ

آیات قرآن، می‌توان گفت در عقیده خویش تکرر و متفرد

بوده و آن را انکار کرده و همین امر باعث طعن علمای

بسیاری در مورد وی شده است.

از این تفسیر بزرگ در حال حاضر فقط نقل‌هایی پراکنده در

کتاب تفسیر و اصول باقی مانده است که بخش اعظم آنها در

دو تفسیر ارزشمند و فخیم «مجمع البیان» طبرسی و «مفاتیح

الغیب» امام فخر رازی و نیز در اغلب صفحات تفسیر ضحیم

حاکم جسمی (م ۳۹۴ق) به نام «التهدیب» که به صورت

تفسیر ابو مسلم اصفهانی

«جامع التأویل لمحكم التنزیل» که حداقل در ۱۴ مجلد بوده و در حال حاضر بر طبق برخی گزارشها هیچ اثری از آن در دسترس نیست،^{۲۱} تفسیری بوده بر اساس مذهب اعتزال و ابو مسلم هنگام تفسیر بسیاری از آیات گرایشهای عقلانی خویش را، که خاص مذهب اوست، در آن به نمایش گذاشته است.

دیدگاههای او را می توان از نقلهای پراکنده تفسیر وی در کتب تفسیر، به ویژه تفسیر مفاتیح الغیب امام فخر رازی، دریافت.^{۲۲} گزارش کرده اند که یکی از علمای هند به نام سعید الانصاری این منقولات را در جزوه ای گرد آورده و تحت عنوان «ملقط جامع التأویل لمحكم التنزیل» در سال ۱۳۴۰ق/ ۱۹۲۱م در کلکته هند به چاپ رسانیده است.^{۲۳} نگارنده نیز کلیه اقوال ابو مسلم را که در تفسیر مجمع البیان، مفاتیح الغیب، ابوالفتوح رازی، التهذیب و... مندرج بوده استخراج کرده و مورد تحقیق و بررسی قرار داده است، و بدین سان بخشی از یک تفسیر کهن و گمنام متعلق به یک دانشمند ایرانی احیاء و معرفی گردیده که در شرف انتشار است.

ستایش علما از تفسیر ابو مسلم

از مطالعه متون چنین برمی آید که علما او را مفسری صاحب نظر و مور اعتماد می دانسته اند، و متکلمان و مفسران شیعی و معتزلی بزرگی چون شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ طبرسی، ابوالفتوح رازی، قاضی عبدالجبار و حتی متکلم و مفسر اشعری برجسته ای چون امام فخر رازی در موارد بسیاری، نظرات وی را در تفسیر آیات، نقل نموده، آنها را پذیرفته یا نقد کرده اند.^{۲۴} افزون بر اینها مفسر بزرگ زیدی، حاکم جشمی (۳۹۴ق) نیز در تفسیر خویش بسیار از نظرات ابو مسلم سود جسته است.^{۲۵}

محقق کتاب «الحاکم الجشمی» می گوید: عنایت حاکم به نقل ابو مسلم در تفسیر، به خاطر عنایت بزرگانی چون سید مرتضی، شیخ طوسی و قاضی عبدالجبار به تفسیر وی بوده است. شهرت ابو مسلم، حاکم را بر آن داشته که پیوسته در نقل خویش تعبیر «قال ابو مسلم» را تکرار کند.^{۲۶} امام فخر رازی نیز نقلهای بسیاری از ابو مسلم اصفهانی در تفسیرش درج نموده و در مواردی چند، قول او را نیکوترین، روشن ترین و صحیح ترین دانسته است.^{۲۷} جز ایشان کسانی چون عبدالعزیز بخاری،^{۲۸} کرمانی،^{۲۹} قاضی عبدالجبار^{۳۰} و شیخ طوسی^{۳۱} تفسیر او را با تعابیری مانند: «مردی است معروف در علم، و کتاب بزرگی در تفسیر دارد؛ معانی نیکوی

دوستی

داشته و او را ستوده است.^{۳۱} نزدیکی افکار معتزله و زیدیه موجب شد تا دو دانشمند معتزلی - ابو مسلم اصفهانی و ابوالقاسم بلخی - پس از بازگشت به ایران جذب دستگاه حکومت علویان در طبرستان شوند. ابو مسلم در سالهای پیش از ۲۸۷ق عهده دار برخی از امور دیوانی محمد بن زید داعی (حک: ۲۷۰-۲۸۷ق) حاکم علوی طبرستان بود و در کنار اشتغالات علمی، در سیاست و حکومت نیز دخالت و نقش داشت.^{۳۲}

برخی نیز گزارش کرده اند که وی به همراه ابوالقاسم بلخی و ناصر کبیر حسن بن علی در مجلسی نزد محمد بن زید داعی حضور یافته است.^{۳۳}

ابو مسلم چند بار در شهرها و دولت‌های مختلف به ولایت و حکومت دست یافت، از جمله شهرهای اصفهان، فارس و قم.^{۳۴} در تاریخ قم آمده است که وی دو بار در سالهای ۳۰۹ و ۳۱۸ق عامل و والی قم شد، این شهر را مساحت کرد و خراج عرب و عجم را از هم جدا ساخت.^{۳۵} همو از احمد بن اسماعیل نحوی چنین روایت می کند: چون ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی والی و عامل قم شد، هر روز جمعه برنشستی و به زیارت رؤسای قم برفتی و حقوق ایشان بگزاردی و حرمت داری کردی. رؤسای قم در آن زمان عبارت بودند از: ابوعلی محمد الرضا، عباس بن عبدالله علوی، ابوسهل بن ابی طاهر اشعری و علی بن احمد بن علی شجری.^{۳۶}

ابو مسلم علاوه بر مقام بلندش در تفسیر قرآن، از دیگر رشته های علمی نیز آگاه بود. بر لغت و ادبیات عرب تسلط داشت و گفته اند به فارسی و عربی شعر می سرود.^{۳۷} به گفته ما فروخی، ابو مسلم از رؤسای اصفهان و یگانه فضلالی آن خطه بود.^{۳۸} وی از فصاحت، هوش و استعداد بسیار بهره داشت، به طوری که گفته اند از فاصله دور از حرکات قلم، آنچه را کاتب می نوشت تشخیص می داد.^{۳۹} و این همه موجب می شد تا مورد توجه و ستایش دیگران واقع شود. همچنین ما فروخی گزارش می کند: ابو مسلم در مجلسی که در حضور خلیفه تشکیل شده بود، سخنان شیرین و ظریفی در وصف محل زندگی خود به زبان آورده است.^{۴۰} احتمالاً سبب اشتیاق شخصی چون علی بن عیسی به او نیز می تواند همین ویژگیها باشد. هر چند شاید بتوان دلیل آن را گرایش وی به اعتزال محسوب داشت.

ابومسلم در تفسیر بر دیگران ترجیح دارد و در مرتبه بزرگی از فصاحت قرار گرفته است؛ از شایسته ترین کسانی است که در این راه، زیباترین و متعادل ترین راه را پیموده و کتاب او از بهترین و لایق ترین آثار است که در تفسیر قرآن نگاشته و تدوین شده است، ستوده اند. از علمای معاصر نیز صبحی صالح، تفسیر «جامع التأویل» را اهم کتب ابومسلم دانسته و او را از کبار مفسران بر شمرده است.^{۳۲} همچنین آیه الله خوبی نظرات ابومسلم را در باب ناسخ و منسوخ آیات قرآن در خلال تفسیر «البیان» مورد توجه و استفاده قرار داده، اما نامی از ابومسلم به میان نیاورده است. برای نمونه می توان به آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء اشاره کرد.^{۳۳}

عقاید ابومسلم و نشانه های آن در تفسیرش

در باب عقاید، افکار و نظریات ابومسلم به علت دسترسی به آثار وی اطلاعات ما بسیار اندک است؛ اما مسلم است که او از متکلمان معتزلی بوده و نام وی در طبقه هشتم از طبقات معتزله آمده است.^{۳۴}

با عنایت به این مطلب که ابومسلم تحصیلاتش را در بغداد گذرانده و با ابوالقاسم بلخی آشنا و معاشر بوده، می توان وی را از معتزله مدرسه بغداد به شمار آورد. البته به نظر نمی رسد که وی در باب اندیشه های معتزله و اصول عقاید ایشان آراء مهمی در زمان خویش مطرح کرده باشد، زیرا اگر چنین بود، پس از وی نظریاتش مانند نظریات بسیاری دیگر از دانشمندان و متکلمان معتزلی مورد نقد و بررسی قرار می گرفت. با این وجود دیدگاههای تفسیری او گاهی مورد اعتراض و طعن برخی علمای معتزلی قرار گرفته که این خود نشانه استقلال شخصیت علمی اوست.^{۳۵}

شیخ آغابزرگ تهرانی، درباره مذهب ابومسلم می نویسد: «ابومسلم اصفهانی و علی بن عیسی رمانی (۳۸۴ق) هر دو منسوب به اعتزال هستند و احتمال دارد برای پوشاندن مذهب خویش چنین انتسابی به خود داده باشند، زیرا ابومسلم در کتاب تفسیرش یا در کتاب ناسخ و منسوخ خود، به تقدم امیرالمؤمنین علی (ع) بر کسان پیش از وی اشاره نموده و به کامل تر بودن ایمان آن بزرگوار نسبت به ایمان دیگر صحابه و اخلاص وی در بندگی و عبادت خداوند گواهی داده است.»^{۳۶} بعید است که مرحوم آغابزرگ خود چنین مطالبی را در تفسیر ابومسلم یا کتاب ناسخ و منسوخ وی دیده باشد، زیرا آثار او هیچ کدام در دسترس نیست، اما به هر حال دو مطلب دیگر احتمال تشیع ابومسلم را تأیید می کند: نخست آنکه ذهبی، علی بن عیسی رمانی را از

مشتبیهین

شمرده^{۳۷} و دیگر ارتباط ابومسلم اصفهانی با علویان طبرستان و دیلم و دست یافتن به مناصب عالی در حکومت ایشان، چنان که گفته شد.

در اینجا نمونه هایی از نظرات تفسیری وی را که تحت تأثیر نوع تفکر مذهبی اش از جمله اعتقاد به حسن و قبح عقلی و اختیار بیان داشته، ارائه می دهیم:

۱) «و لئن أتیت الذین أوتوا الكتاب بكل آیه ما تبعوا قبلتک...»^{۳۸} قطعاً اگر هر آیه ای برای اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نمی کنند. ابومسلم در تفسیر آن اظهار داشته: «ان علم الله تعالی فی عباده و ما یفعلونه لیس بحجّه لهم فیما یرتکبون فانهم مستطیعون لأن یفعلوا الخیر الذی أمروا به و یتروکوا ضده الذی نهوا عنه». یعنی علم و آگاهی خداوند نسبت به بندگانش و کارهایی که انجام می دهند، دلیلی برای آنچه که مرتکب می شوند نیست، زیرا ایشان می توانند کار نیکی را که بدان امر شده اند انجام دهند و کار بدی را که از آن نهی شده اند ترک نمایند.

با این بیان ابومسلم آشکارا تشخیص حسن و قبح توسط عقل را مد نظر دارد و بر اصل اختیار که از لوازم عقیده اعتزالی است، تأکید نموده است.

امام فخر رازی که عالمی اشعری مذهب است در پاسخ ابومسلم می گوید: «واحتج أصحابنا به علی القول بتکلیف ما لا یطاق و هو آتیه تعالی أخیر عنهم بأنهم لا یبتعون قبلته، فلو تبعوا قبلته لزم انقلاب خبر الله الصّدق کذباً و علمه جهلاً و هو محال و مستلزم المحال محال فکان ذلك محالاً و قد أمروا به فقد أمروا بالمحال، و تمام القول فیهِ مذکور فی قوله تعالی: «ان الذین کفروا سواء علیهم أنذرتهم أم لم تنذرتهم لا یؤمنون»^{۳۹} براستی کسانی کفر ورزیدند بر آنان یکسان است خواه هشدارشان دهی یا ندهی ایمان نمی آورند.

یعنی اصحاب ما (اشاعره) این را دلیل بر تکلیف کردن انسان به امری که خارج از توانایی اوست گرفته اند، و آن، این است که خداوند متعال در مورد ایشان خیر داده که از قبله پیامبر (ص) پیروی نمی کنند، پس اگر از قبله او پیروی کنند، لازم است که گزارش راست خداوند دروغ گردد و علم او تبدیل به جهل شود، و این محال است و مستلزم محال هم محال، پس آن هم محال است، در حالی که بدان امر شده اند، پس به محال امر شده اند؛ و تمام سخن در این باره در این فرموده خداوند مذکور است: «ان الذین کفروا...».

(۲) «زین

لذین کفروا الحیة

الدنیا...»^{۴۱} زندگی دنیایی برای کافران

زینت شده است.

بیان ابومسلم چنین است: «یحتمل فی (زین
لذین کفروا) أنهم زینوا لأنفسهم... و لما كان الشيطان
لا يملك أن يحمل الانسان على الفعل قهراً فالانسان في
الحقیقة هو الذی زین لنفسه».

در مورد عبارت (زین لذین کفروا) محتمل است که
ایشان خودشان برای خویش زینت کرده باشند... و از آنجا که
شیطان نمی تواند انسان را به زور بر کاری و ادا سازد، پس در
حقیقت خود انسان برای خودش زینت کرده است.

پیدا است که ابومسلم و سوسه شیطان را خارج از وجود
انسان، امری اجباری و قهری تلقی نکرده و معتقد است که
آدمی با اختیار خود زندگی دنیا را برای خویش زینت کرده
است. در این مورد هم وی اختیار را دخیل می داند، اما فخر
رازی به دنبال سخن او گفته: «واعلم أن هذا ضعيف و ذلك
لأن قوله (زین) يقتضي أن مزیناً زینته، والعدول عن الحقیقة الی
المجاز غیر ممکن»^{۴۱}.

بدان که این سخن ضعیف است، زیرا لفظ (زین) اقتضاء
می کند که زینت کننده ای آن را زینت کرده باشد، و عدول از
حقیقت به مجاز ممکن نیست.

در این مورد سخن فخر رازی مقبول تر است، زیرا آیات
متعددی فعل (زین) را به شیطان نسبت داده اند،^{۴۲} اما این بدان
معنا نیست که انسان در پذیرش زینتگری و دعوت شیطان یا
عدم پذیرش آنها فاقد اختیار باشد.

به منظور پرهیز از اطاله سخن در این باب، برخی آیات
دیگر به صورت فهرست ذکر می گردد: آیه ۲۱۳ بقره،^{۴۳} آیه
۲۵۶ بقره،^{۴۴} آیه های ۷ و ۸ آل عمران،^{۴۵} آیه ۹۶ مریم،^{۴۶} آیه ۲۰
عبس،^{۴۷} آیه ۲۲ زمر،^{۴۸} آیه ۳۰ انسان.^{۴۹}

ابومسلم و علم لغت

شایان ذکر است که معتزله همچنین ابومسلم اصفهانی-
در بسیاری از موارد برای اینکه خود را از قید و بند ظاهر الفاظ
آیات رها کنند، با کمک بحثهای لغوی، آیات مزبور را به
نحوی از انحاء تأویل و توجیه می کردند تا با اصول مذهب
اعتزال در تضاد نباشد. ذهبی در مورد اتکای مصرانه مفسران
معتزلی به ریشه لغوی الفاظ آیات و متوسل شدن آنان به شعر
عرب در بیان معنی آیات می گوید: معتزله برای آنکه آیات
قرآنی را از معنای ظاهری منصرف سازند در تفسیر آنها،

آشکارا به ریشه لغوی الفاظ دست می یازند تا نهایتاً با اصول
اعتقادی ایشان تصادم نیابد، و این کار را بدان سبب انجام
می دهند که معنای ظاهری را شایسته مقام خداوندی
نمی دانند. از این رو می بینیم که مفسران معتزلی می کوشیدند
تا ابتدا معنایی را که در الفاظ آیات، متشابه به نظرشان
می رسید باطل سازند، سپس برای لفظ مورد نظر معنایی را که
در لغت موجود است به اثبات رسانند تا این تشابه را زایل
سازد و در نتیجه با مذهبشان تطابق نماید. به علاوه برای
تحکیم معنای مذکور، به شعر عربی قدیم هم استشهداد
می کردند.^{۵۰}

نوع بیان ذهبی نشانگر مخالفت وی با عملکرد معتزله در
امر تفسیر قرآن است، لیکن باید خاطر نشان ساخت که مفسر
بزرگ و برجسته ای چون عبدالله بن عباس (ره) نیز در تفسیر
آیات قرآن، به لغت و به ویژه شعر عرب جاهلی توجه و
عنایت خاصی داشته است تا جایی که برخی علما در انتقاد از
این روش گفته اند که او در تفسیر قرآن، به شعر اصالت داده
است.^{۵۱} ابومسلم نیز مانند دیگر مفسران معتزلی برای ارائه
معنای تفسیر الفاظ آیات قرآن، به اصل لغوی کلمات و گاهی
به شعر شاعران عرب استناد نموده است که به چند نمونه آن
اشاره می کنیم:

(۱) ذیل آیه: «ثم آتخذتم العجل من بعده و لستم ظالمون»^{۵۲}
«آنگاه شما ستمگرانه پس از (عازم شدن) موسی، گوساله را
به پرستش گرفتید.»

ابومسلم می گوید: الظلم فی اصل اللغة هو النقص، قال
تعالی: «كلنا الجنتین آتت أكلها و لم تطلم منه شيئاً»^{۵۳}، والمعنی
أنهم لما تركوا عبادة الخالق المحیی الممیت و اشتغلوا بعبادة
العجل، فقد صاروا ناقصین فی خیرات الدین و الدنیا.^{۵۴}

«ظلم» در ریشه لغت عبارت از نقص و کاستن است،
خدای تعالی در این باره فرموده: «آن دو باغ میوه های خود را به
بار آورد و از آن چیزی نکاست»، و معنی آیه مورد نظر این
است که: چون ایشان عبادت خداوند آفریننده زنده کننده و
میراننده را رها ساختند و به پرستش گوساله پرداختند، در
نتیجه در کارهای خیر دین و دنیا کم گذاشتند.

(۲) «...وأتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان...»^{۵۵}
ابومسلم می گوید: تتلوا أي تكذب علی ملک سلیمان،
یقال: تلا علیه اذا كذب، و تلا عنه اذا صدق، و اذا أبهم جاز
الأمران.^{۵۶}

«تتلوا» یعنی «تکذب»... می گویند (تلا علیه) هنگامی که
دروغ انگارد، و می گویند (تلا عنه) هنگامی که تصدیق کند، و

اگر مبهم باشد، هر دو را می‌توان به کار برد.

۳) «و اذ نتقنا الجبل فوقهم...»^{۵۷} درباره (نتقنا) می‌گوید: التثق قلع الشيء من الأصل وأصله الجذب، يقال: نتقت الغرب من البئر: جذبته.^{۵۷}

«نتق» کندن چیزی از ریشه است، و اصل آن جذب (کشیدن) است، گفته می‌شود: سطل را از چاه (نتقت) یعنی آن را کشیدم.

بقیه موارد به اجمال عبارتند از آیات: ۱۵۸ بقره، ۵۸، ۱۸۷، ۵۹، ۲۶۰ بقره، ۶۰، ۶۷ انفال، ۶۱، ۷۷ تا ۸۳ هود، ۶۲، ۱۱۸ هود، ۶۳، ۱۵ طه، ۶۴، ۳۴ حج، ۶۵، ۵۷ ص، ۶۶، ۲۴ دخان، ۶۷، ۱۵ احقاف، ۶۸، ۶ تا ۱۴ نازعات.^{۶۹}

در موارد ذیل ابومسلم در ارائه تفسیر الفاظ آیات به شعر شاعران استاد جست است:

آل عمران ۱۰۶، هود ۷۸-۷۹، الحاقه ۱۰، ۳۱.

نظریه ابومسلم درباره ناسخ و منسوخ

موضوع ناسخ و منسوخ از جنجالی‌ترین موضوعات علوم قرآنی است و از گذشته‌های دور در میان مفسران قرآن و علمای دین در این باره اختلاف نظر وجود داشته و تا دوران معاصر ادامه یافته است.

البته شکی نیست که برخی علما در این باره راه افراط در پیش گرفته و در مورد بسیاری از آیات قرآن قائل به نسخ شده‌اند. صبحی صالح به اشتباهات بسیاری که در امهات کتب ناسخ و منسوخ رخ داده، اشاره کرده است. وی معتقد است که اغلب آیاتی که پیشینیان ما آنها را منسوخ دانسته‌اند، آیات خاص یا مقیداند و نه منسوخ. این گروه به قدری در موضوع نسخ غلو و افراط نموده‌اند که نویسنده کتاب «مباحث فی علوم القرآن» آن را بی ادبی و بی حرمتی نسبت به قرآن خوانده است، وی می‌گوید: «گویی که اصل در قرآن نسخ است و حکم نمودن، فرع!»، و این افراد را «عشاق النسخ» نامیده است.^{۷۳}

باری، از جمله نظرات مهم و برجسته ابومسلم عقیده او در مورد نسخ آیات قرآن است. در بسیاری از کتب مربوط به علم اصول و تفسیر قرآن، ذیل مبحث نسخ، نام ابومسلم به عنوان کسی که اجماع علما را در این مورد خرق و نقض کرده، جلب توجه می‌کند. اما باید گفت آن منابع درباره نظر دقیق وی در مورد نسخ، رأی ثابتی ندارند. گروهی گفته‌اند وی مطلقاً منکر وقوع نسخ بوده اگر چه آن را عقلاً جایز می‌شمرده است.^{۷۴} و برخی گفته‌اند که نظر او انکار وقوع نسخ در یک شریعت بوده است.^{۷۵} و عده‌ای گفته‌اند این

نظریات از

یک فرد مسلمان عالم

صاحب تألیفات فراوان دور از انتظار

است؛^{۷۶} زیرا نسخ شرایع یهود و مسیحیت

توسط شریعت اسلام، و نسخ بسیاری از احکام

مانند تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه از مسلمات دین

است،^{۷۷} همین امر موجب ابراز نظرهای تند و متفاوتی

درباره ابومسلم گشته تا جایی که گروهی گفته‌اند: اگر

انتساب این سخنان به وی صحیح داشته باشد، باید گفت که

وی کاملاً نسبت به شریعت محمدی (ص) جاهل بوده

است،^{۷۸} اما به نظر می‌رسد سخن آن دسته که ابومسلم را فقط

منکر وقوع نسخ در آیات قرآن - و نه به طور مطلق - دانسته‌اند

صحیح‌تر باشد.

بضاوی می‌نویسد: نسخ برخی از آیات قرآن با آیه دیگر

جایز است، اما ابومسلم آن را نپذیرفته و مثلاً می‌گوید: «متاعاً

الی الحول» [بقره ۲۴۰] با آیه: «یترصن بأنفسهن أربعة أشهر و

عشر»^{۷۹} نسخ نشده است. یا در مورد آیه تقدیم صدقه پیش از

نجوای با رسول خدا (ص)^{۸۰} می‌گوید نسخی در کار نیست،

بلکه به علت زوال سبب - که تشخیص مناقق از غیر مناقق

بود - زایل گشته است. (منهاج الرسول، ۱۰۴) دیگران گفته‌اند: به

عقیده ابومسلم اگر در قرآن نسخ وجود داشته باشد، در واقع

باطل بدان راه یافته و این امر، مخالف نص آیه شریفه «لا یأتیه

الباطل من بین یدیه و لا من خلفه...»^{۸۱} است.^{۸۲}

گروهی در صدد رفع اختلاف میان ابومسلم و جمهور

علما در این مورد برآمده و گفته‌اند: نزاع او با دیگران نزاع

لفظی است و در واقع ابومسلم منکر نسخ نبوده، بلکه او تنها

آن را «تخصیص» یا «تأویل» خوانده و اعتقاد داشته که حکم

منسوخ حکمی موقت و محدود است که با ورود ناسخ،

مدت آن به سر می‌آید.^{۸۳} به هر حال داوری در این باره مشکل

است، فقط این اندازه می‌توان گفت که ابومسلم می‌کوشیده تا

اثبات کند که بسیاری از آیاتی که درباره آنها ادعای نسخ شده

اصلاً مشمول عنوان نسخ نیستند، از جمله تعطیل برخی از

آنها ناشی از زوال سبب و برخی دیگر مربوط به عدم تمکن

مؤمنان است. محتمل است که رأی ابومسلم درباره نسخ،

عکس العملی در برابر نظر افراطی گروهی از علما بوده باشد

که بسیاری از آیات قرآن را - که جمع میان آنها به نحوی از

انحاء همچون تخصیص یا تقیید و جز آن ممکن است - در

ردیف آیات ناسخ و منسوخ آورده‌اند.^{۸۴}

برخی نیز عقیده دارند که پیش از ابومسلم اصفهانی، عموم

دانشمندان

در پذیرش ورود نسخ در کتاب خداوند هرگز تردید به خود راه نمی‌دادند و به سادگی آن را جایز می‌شمردند، بلکه گروهی نیز در مورد ناسخ و منسوخ سخت غلو می‌کردند. اما هنگامی که ابومسلم نظر خود را در این باره ابراز کرد، چون اهل تحقیق بود و آیات تصریح شده به نسخ را دیده بود، به طور کامل و تفصیلی نسخ را انکار نمود، بلکه فقط اقسامی از آن را که گمان می‌کرد با این فرموده خدای تعالی: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلًا مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» در تعارض هستند باطل شمرد و در نتیجه ترجیح داد به خاطر خودداری از ابطال یک حکم قرآنی، نسخ را تخصیص بخواند.^{۸۵} همچنین برخی گفته‌اند: ابومسلم در عدم پذیرش نسخ متفرد، تکرر و کسی بود که با شجاعت، نسخ در قرآن کریم را انکار کرد و کوشید تا با توفیق و جمع میان آیات، آنها را به گونه‌ای تأویل و توجیه نماید، به همین علت مورد رشک و حسد دیگران قرار گرفت.^{۸۶}

ابومسلم و تناسب آیات

زرکشی از قول شیخ ابوالحسن شهرابانی می‌گوید: اولین کسی که در بغداد علم مناسبت را اظهار نمود و ما از دیگری نشنیده بودیم، امام شیخ ابوبکر نیشابوری (د ۳۲۴ق) است. وی بر علمای بغداد طعن می‌زد که چرا از این علم آگاه نیستند.^{۸۷} اما باید اذعان داشت در میان علمایی که بدین فن پرداخته و بیشترین توضیحات و روشنگریها را نموده‌اند، امام فخر رازی پیشروتر از دیگران است. وی در جاهای گوناگون تفسیرش، موضوع ترتیب و روابط و تناسب آیات را به طور روشن ارائه می‌دهد و در موارد مختلفی اصرار می‌ورزد که موضوع اعجاز قرآن را با پیوستگی و ارتباط آیات پیوند زند.^{۸۸}

ابومسلم اصفهانی نیز که معاصر ابوبکر نیشابوری بوده، از جمله علمای انگشت‌شمار است که در خلال تفسیر قرآن، تناسب آیات را مورد توجه و عنایت قرار داده است؛ به دلیل آنکه می‌بینیم طبری در «مجمع البیان» و حاکم جشمی در «التهذیب» اقوال بسیاری در زمینه وجه اتصال آیه‌ای به آیه یا آیات دیگر در بخش «النظم» از وی نقل می‌کنند. این مطلب نشانگر آن است که ابومسلم درک ارتباط آیات را امر مهمی تلقی می‌کرد و آن را

وسیله‌ای برای شناخت دقیق معانی و تفسیر آیات قرآن می‌شناخت. در اینجا به نمونه‌هایی چند از نظریات وی در این زمینه اشاره می‌شود:

(۱) ذیل آیه ۲۵۳ بقره: «تِلْكَ الرِّسَالُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ...» ابومسلم به تفصیل درباره وجه اتصال و تناسب این آیه با آیات پیشین، سخن گفته است.^{۸۹}

(۲) ذیل آیه ۲۸۴ بقره: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» در وجه ارتباط این آیه با دو آیه پیشین می‌گوید: «انته لما قال «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» أتبعه بأنّه لا يخفى عليه شيء لأن له ملك السموات والأرض.»^{۹۰} سخن وی در تفسیر فخر رازی مفصل تر است.^{۹۱}

وقتی که خداوند فرمود: «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» به دنبال آن بیان داشت که هیچ چیز بر او پوشیده نیست، زیرا فرمانروایی آسمانها و زمین او راست.

(۳) ذیل آیه ۱۱۰ نحل: «ثُمَّ أَنْزَلَ لَكُم مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيكُمْ وَأُخْرَىٰ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» ابومسلم در تفسیر این آیه می‌گوید: «فإنّما نزلت هذه الآية بقوله: «أَلَا مِنْ أَمْرٍ أَكْرَهْتُمْ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ لَتُذَكَّرْنَ فِيهَا لَمَّا خَرَجْتُمْ إِلَىٰ الْحَرْبِ»»^{۹۲} این آیه متصل است به این گفتار خداوند: «مگر کسی که (به گناه و کفر) وادار گشته در حالی که قلبش به ایمان آرام و مطمئن است»، پس خداوند بیان حال ایشان کرد بعد از آنکه از (بند) مشرکان رهایی یافتند و هجرت و جهاد کردند.

این آیه متصل است به این گفتار خداوند: «مگر کسی که (به گناه و کفر) وادار گشته در حالی که قلبش به ایمان آرام و مطمئن است»، پس خداوند بیان حال ایشان کرد بعد از آنکه از (بند) مشرکان رهایی یافتند و هجرت و جهاد کردند.

(۴) درباره وجه اتصال سوره قدر با سوره علق می‌گوید: «لَمَّا أَمَرَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فِي تِلْكَ السُّورَةِ بَيْنَ فِي هَذِهِ السُّورَةِ أَنْ أَنْزَلَهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.»^{۹۳}

هنگامی که او را در آن دو سوره به خواندن قرآن فرمان داد، در این سوره بیان داشت که انزال آن (قرآن) در شب قدر بوده است.

موارد دیگر به صورت فهرست ارائه می‌شود:

- آل عمران / ۹۵ تا ۱۲۱ و به صورت مشروح تر در مفاتیح، ۲۱۷/۸ در ارتباط با آیه ۱۳ آل عمران، آل عمران / ۱۲۸، در ارتباط با آیه ۱۲۶، آل عمران / ۱۵۲، در ارتباط با آیه ۱۵۱، ۹۷ اعراف / ۱۸۸، در ارتباط با آیه پیشین، ۹۸ انفال / ۱۷، در اتصال به آیه پیشین، ۹۹ توبه / ۱۱۷، در ارتباط با آیه ۱۱۲، ۱۰۰ هود / ۱۰۹،

در ارتباط با آیات ۲۵ به بعد، ۱۰۱ رعد / ۸ در اتصال به آیه ۱۰۲ رعد / ۲۶، در ارتباط با آیه ماقبل و مابعد، ۱۰۳ ابراهیم / ۴۷، در اتصال به ماقبل و مابعد، ۱۰۴ حجر / ۲۳ و ۲۴، در اتصال به ماقبل، ۱۰۵ زمر / ۲۲ و ۲۳، در وجه اتصال آیه ۲۲ به ۲۱ و آیه ۲۳ به آیه ۱۸. ۱۰۶

ابومسلم و شعر

هدف از طرح عنوان فوق، این نیست که ابومسلم شاعری حرفه‌ای به معنای دقیق آن بوده، بلکه این قدر هست که در آثار و کتب تراجم، ابیاتی به وی نسبت داده‌اند. با عنایت به این ابیات می‌توان ادعا کرد که ابومسلم در سرودن شعر تبحر داشته است.

در منابع گزارش کرده‌اند که وی به عربی و فارسی شعر می‌سرود. ۱۰۷ برخی از آنها نوشته‌اند که وی شعر داشته است ۱۰۸ و برخی از او با عنوان «شاعر» یاد کرده‌اند. ۱۰۹ البته در منابعی که نگارنده بدانها مراجعه نموده، شعر فارسی از او دیده نشد، اما ترجمه عربی چند بیت از اشعار فارسی او را ثبت کرده‌اند. گزارش شده که ابومسلم خطاب به ابوالأشعث قمی ابیاتی سروده که عربی آن چنین است:

يا للشباب و غصنه النضر والعيش في أيامه الزهر

«ای دریغ از جوانی و شاخه خرمش، و زندگی در روزهای شادمانی‌اش.»

لو دام لي عهد المتاع به وأمنت فيه حوادث الدهر
«کاش دوران بهره‌مندی از آن ادامه می‌یافت و در این مدت از حوادث روزگار در امان بودم.»

لكنه لي معقب هرما وهو النذير بأخر العمر ۱۱۰
«ولی جوانی مرا پیری در پی است، همان که هشدار دهنده آخر عمر من است.»

و نقل است که درباره پسر خویش سروده:
وقد كنت أرجو أنه حين يلتحي

تفرج عني بجدد لي صبرا
«امیدوار بودم که او وقتی موی صورتش می‌روید (و بالغ می‌شود) غم مرا بزداید یا صبرم را بیفزاید.»

فلما التحى واسود عارض وجهه
تحول لي البلوى بواحدة عشر ۱۱۱

«اما هنگامی که ریش در آورد و صورتش به سیاهی گرایید، مصیبت و گرفتاری‌ام ده برابر شد.»

گزارش شده که ابومسلم، زمانی که به خانه برادرش احمد بن بحر [در قم] وارد شد در حضور وی کتابچه‌ای یافت که در پشت آن اشعار «نصر بن سیار» ثبت شده بود،

شعر نصر

این است:

أرى خلل الرماد وميض جمر

و يوشك أن يكون له ضرام

«در میان خاکستر نور جرقه آتشی را می‌بینم و

چیزی نمانده که شعله‌ور گردد.»

وأن النار بالزندان توری

و أن الحرب يقدمه الكلام

«براستی که آتش از چوبهای نازک هیزم شعله می‌گیرد، همانطور که سرآغاز جنگ سخن و رجز است.»

أقول من التعجب ليث شعري أيقاظ بنو أمية أم نيام

«با شگفتی می‌گویم: کاش می‌دانستم که بنی‌امیه بیدار هستند یا خواب!»

و ابومسلم در پاسخ شعر او چنین نوشت:

أرى ناراً تشب بكل واد لها في كل منزلة شعاع

«آتشی را می‌بینم که در هر دیاری زبانه می‌کشد و شعله آن همه جا را فرا می‌گیرد.»

وقد رقدت بنو العباس عنها وأضحت و هي آمنة رتاع

«در حالی که بنی‌عباس از این امر غافلند و در آرامش خیال می‌چرند.»

كما رقدت أمية ثم هبت لتدفع حين ليس له دفاع ۱۱۲

«همان‌طور که بنی‌امیه در خواب غفلت بودند و یکباره به خود آمدند تا از خویش دفاع کنند اما دیگر یارای دفاع نداشتند.»

آثار

در منابع متقدم و کتب تراجم، آثاری به ابومسلم اصفهانی نسبت داده‌اند که هیچ کدام از آنها در حال حاضر در دسترس نیست، از جمله:

۱) تفسیر جامع التأویل لمحکم التنزیل، که ابومسلم آن را بر اساس عقاید معتزله تألیف کرده ۱۱۳ و توسط شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان بسیار ستوده شده است. این تفسیر آن‌گونه که گفته‌اند در ۱۴ یا ۲۰ مجلد بوده؛ ۱۱۴ نیز برخی آن را بر طبق بعضی اخبار ۲۷ جزء گزارش کرده‌اند ۱۱۵ که قولی شاذ است.

۲) مجموعه رسائل ۱۱۶.

۳) الناسخ والمنسوخ، ۱۱۷ این کتاب ظاهراً در موضوع ناسخ و منسوخ قرآن است، اما حاجی خلیفه در کشف الظنون ۱۱۸ تحت عنوان «ناسخ الحدیث و منسوخه» بعد از ذکر نام عده‌ای از علما در پایان می‌گوید: و محمد بن بحر

اصفهانی

متوفای ۳۲۲ هـ کتابی

در این باره تألیف کرده است.

۴) کتاب فی النحو

وفات

به نوشته حمزه اصفهانی، ابومسلم پس از یک زندگی پرفراز و نشیب علمی-سیاسی در سن شصت و هشت سالگی در سال ۳۲۲ در شهر اصفهان دیده از جهان فروست و علی بن حمزه بن عماره اصفهانی او را رثا گفت، از جمله:

و قالوا لثری ابن بحر محمداً

فلت لهم ردوا فؤادی واسمعوا

«گفتند آیا در رثای محمد بن بحر شعر نمی‌گوی، در جواب گفتم دست به دلم نگذارید و بشنوید.»

فلن يستطیع القول من طار قلبه

جریحاً قریحاً بالمصابب یقرع

«پس کسی که دلش مجروح و زخمی پرواز کرده و مصیبت زده است، هرگز نمی‌تواند سخن بگوید.»

و من بأن عنه الفه و خلیله

فلیس له ألاً الی البعث مرجع

«کسی که مونس و دوست صمیمی‌اش از او جدا گشته و تا قیامت دیگر به سوی وی باز نمی‌گردد.»

و من کان أوفی الأوفیاء لمخلص

و من حیز فی سر باله الفضل أجمع

«و کسی که برای یک دوست مخلص، باوفاترین مردم بود، و کسی که همه فضل و بزرگواری در وجودش گرد آمده بود.»

پانویسها

۱- ابن ندیم، ۲۲۵، یاقوت، ۲۳۹/۵.

۲- سیوطی، بغیة، ۱۵۹/۱، ابن حجر، ۱۸۹/۵، شیخ آغابزرگ، ۴۴/۵، صبحی صالح، ۲۶۲، کحاله، ۹۷/۷، گولد زیهر، ۱۳۵.

۳- زرکلی، ۲۸۹/۵.

۴- ابن امیر الحاج، ۴۴/۳.

۵- آسنوی، ۲۹/۲.

۶- کشف الاسرار، ۱۵۷/۳.

۷- ابن امیر الحاج، همان.

۸- لسان المیزان، ۸۹/۵.

۹- ایرج افشار، ۱۵۵/۷، قس: مصطفی زید، ۲۶۷/۱.

۱۰- الاغانی، ۱۷۰/۱۸.

۱۱- مصطفی زید، ۲۶۷/۱، یاقوت، همان، ابن ندیم، همان.

۱۲- شیخ آغابزرگ، همان؛ ایرج افشار، همان، یاقوت، همان.

۱۳- ابن اسفندیار، ۲۵۱/۱، قس: قاضی عبدالجبار، ۲۹۹.

۱۴- یاقوت، همان؛ سزگین، ۱۹۹/۱، ابوعلی مسکویه، ۶۰/۱، قس، ۱۴۲، ۱۰۶.

۱۵- قس، ۱۴۲.

۱۶- همان.

۱۷- سیوطی، همان؛ شیخ آغابزرگ، همان؛ قاضی عبدالجبار، همان؛ یاقوت، ۳۶/۱۸-۳۸، زرکلی، ۵۰/۶.

۱۸- محاسن اصفهان، ۹.

۱۹- قاضی عبدالجبار، ۳۲۴.

۲۰- محاسن اصفهان، همان.

۲۱- ذهبی، ۳۶۸/۱.

۲۲- ۶۰/۳۱، ۱۵/۷، ۱۴، ۶/۶، ۶۸۵/۴، ۱۴۰/۴.

۲۳- بروکلیمان، ۱۸۷/۴، ایرج افشار، همان.

۲۴- برای نمونه نک: مقدمه تبیان؛ طبرسی، ۱۶۰/۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲ و ۱۲۷، ۱۷۳، ۳۲۲ و...؛ سید مرتضی، ۹/۱، ۱۰، ۵۲، ۳۶/۲ و ۱۶/۴، ابوالفتوح،

۱۳۳/۱، ۲۰۰، ۲۵۱، ۱۶/۲، ۲۶، ۴۹۷، مجمع البیان، ۹۸، ۹۷/۱، ۲۷۷/۲، ۳۲۲ و ۴۱۱/۴، مفاتیح الغیب، ۳/۳، ۴۶، ۹۱، ۲۰/۴، ۲۷ و ۷۴/۶، ۸۰ و ۱۵۰/۱۴، ۱۶۶ و...

۲۵- برای نمونه نک: التهذیب، یونس/۵۱، ۵۸، ۵۹، هود/۵، ۶، ۷، ۸، ۱۵، ۱۷، رعد/۲، ۵، ۸، مدثر/۴، ۷، ۸ و....

۲۶- عدنان زرزور، ۱۶۱ و ۱۶۲.

۲۷- نک: مفاتیح الغیب، ۸۰/۶، ۲۱۱/۷، ۴۳/۸، ۱۵۷/۱۳، ۲۱۵/۳۰.

۲۸- ۱۵۷/۳.

۲۹- ص ۳۷-ح.

۳۰- ص ۳۳۳.

۳۱- مقدمه، ۲۰.

۳۲- ص ۲۶۲.

۳۳- محمد جعفر اسلامی، ۱۳۸، قس: البیان، ۲۱۵/۱ و ۲۱۶.

۳۴- ابن مرتضی، ۹۱.

۳۵- نک: مفاتیح الغیب، ۷۸، نظر ابومسلم درباره آیه ۳۱ سوره نساء و طعن قاضی عبدالجبار معتزلی نسبت به سخن وی و دفاع امام فخر رازی

از او.

۳۶- الذریعة، ۴۵/۵.

۳۷- التفسیر و المفسرون، ۳۶۶/۱.

۳۸- بقره، ۱۴۵.

۳۹- مفاتیح الغیب، ۴/۱۴۰، انتهای عبارت آیه ۶ سوره بقره است.

۴۰- بقره، ۲۱۲.

- ۴۱- مفاتیح الغیب، ۶/۶
 ۴۲- ۴۲/۶، ۴۸/۸، ۶۳/۱۳، ۲۴/۲۷
 ۴۳- مفاتیح، ۱۲/۶
 ۴۴- همان، ۱۵/۷
 ۴۵- همان، ۱۸۷/۷ و ۱۹۳
 ۴۶- همان، ۲۵۶/۲۱
 ۴۷- همان، ۶/۳۱
 ۴۸- مجمع البیان، ۴۹۶/۸
 ۴۹- همان، ۴۱۳/۱۰
 ۵۰- التفسیر والمفسرون، ۳۵۵/۱
 ۵۱- حجتی، ۱۰۵
 ۵۲- بقره/۵۱
 ۵۳- کھف، ۳۳
 ۵۴- مفاتیح الغیب، ۷۶/۳
 ۵۵- بقره/۱۰۲
 ۵۶- مفاتیح الغیب، ۱۰۳/۳
 ۵۷- اعراف، ۱۷۷
 ۵۸- مفاتیح، ۱۸۲/۴
 ۵۹- همان، ۱۲/۵
 ۶۰- همان، ۲۴/۷
 ۶۱- مجمع البیان، ۵۵۸/۴
 ۶۲- همان، ۱۸۲/۵ و ۱۸۳
 ۶۳- همان، ۲۰۳/۵
 ۶۴- مفاتیح الغیب، ۲۲/۲۲
 ۶۵- همان، ۳۴/۲۳
 ۶۶- مجمع البیان، ۴۸۲/۸
 ۶۷- همان، ۶۲/۹
 ۶۸- همان، ۸۵/۹
 ۶۹- مفاتیح الغیب، ۳۴/۳۱
 ۷۰- همان، ۱۸۱/۸
 ۷۱- مجمع البیان، ۱۸۲/۵ و ۱۸۳
 ۷۲- همان، ۳۴۴/۱۰
 ۷۳- صبحی صالح، ۲۵۹، ۲۷۴
 ۷۴- آمدی، ۱۰۶/۳، ابن حاجب، ۱۵۴
 ۷۵- ابن امیر الحاج، ۴۴/۳
 ۷۶- عبدالعزیز بخاری، ۱۵۷/۳
 ۷۷- ابن امیر الحاج، ۴۵/۳
 ۷۸- شوکانی، ۱۶۲
 ۷۹- بقره/۲۳۶
 ۸۰- مجادلہ/۱۲ و ۱۳
 ۸۱- فصلت/۴۲
- ۸۲- ابن
 امیر الحاج، ۴۴/۳، أنسوی، ۳۰/۲
 ۸۳- ابن امیر الحاج، ۴۵/۳، علامہ قاسمی،
 ۳۲/۱
 ۸۴- شریف العمری، ۹۹
 ۸۵- صبحی صالح، ۲۶۲
 ۸۶- مصطفیٰ زید، ۲۶۸/۱ و ۲۶۹
 ۸۷- البرهان، ۳۷۱
 ۸۸- مفاتیح الغیب، ۱۳/۲، ۱۳۸۷
 ۸۹- همان، ۲۰۸/۶
 ۹۰- مجمع البیان، ۴۰۱/۲
 ۹۱- مفاتیح الغیب، ۱۳۳/۷
 ۹۲- نحل/۱۰۶
 ۹۳- مجمع البیان، ۳۸۸/۶
 ۹۴- همان، ۵۱۷/۱۰
 ۹۵- همان، ۴۹۵/۲
 ۹۶- مجمع، ۵۰۰/۲
 ۹۷- مفاتیح، ۳۴/۹
 ۹۸- مجمع، ۵۰۷/۴
 ۹۹- همان، ۵۳۰/۴
 ۱۰۰- همان، ۸۰/۵
 ۱۰۱- همان، ۱۹۱/۵
 ۱۰۲- همان، ۲۸۱/۶
 ۱۰۳- همان، ۲۹۲/۶
 ۱۰۴- همان، ۳۲۶/۶
 ۱۰۵- همان، ۳۳۴/۶
 ۱۰۶- همان، ۳۹۶/۸
 ۱۰۷- شیخ آغا بزرگ، ۴۴/۵، ابن ندیم، ۲۲۵
 ۱۰۸- زرکلی، ۵۰/۶
 ۱۰۹- کخّالہ، ۹۷/۹
 ۱۱۰- یاقوت، ۲۴۰/۵، صفدی، ۲۳۴/۲
 ۱۱۱- صفدی، ۲۴۴/۲، قس: بغیة الوعاء، ۵۹/۱
 ۱۱۲- یاقوت، همان
 ۱۱۳- عادل نوبیض، ۴۹۸/۲، حاجی خلیفہ، ۵۳۸/۱
 ۱۱۴- بروکلیمان، ۱۸۴
 ۱۱۵- گولد زبیر، ۱۳۵
 ۱۱۶- ابن ندیم، همان، یاقوت، ۲۳۹/۵
 ۱۱۷- یاقوت، همان
 ۱۱۸- ج/۲ قائمہ، ۱۹۲۰
 ۱۱۹- سیوطی، بغیة، ۵۹/۱، یاقوت، همان
 ۱۲۰- یاقوت، ۲۴۱/۵